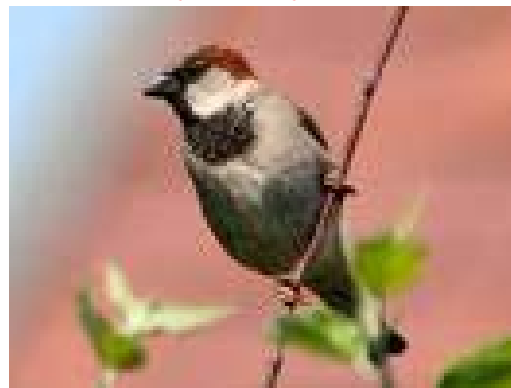


عراق پنج سال پیش نام یک کشور بود، حالا؟...



روشنگری: بغداد امروز مجموعه ای متخاصم از گتوهای سنی و شیعه نشین است که توسط دیوارهای سیمانی بلند از هم جدا شده اند .
بقیه در صفحه 4

اطلاعیه کمیته مرکزی به مناسبت فرارسیدن نوروز بهاران خجسته باد! شکفتن شکوفه میسر است!



نوروز در دامان طبیعت، خبر از جدال تازگی و طراوت با کهنگی، جدال بهار با زمستان و سرآغاز شکوفانی است! همانگونه که سیر حوادث اجتماعی در کشور ما میتواند، تلاش های مردم ما برای دستیابی به آزادی، برابری، رفاه و زندگی شکوفا را بدنبال داشته باشد!
بقیه در صفحه 2

"انتخابات" رسوا و پرازتقلب!

تقی روزبه
نظام گندیده، انتخابات گندیده و "اصلاح طلبان" گندیده!
وقتی خاتمی وجبهه مشارکت می گویند بازی آنها را بهم هدفشان صرفا تلاش مذبوحانه ای است برای پوشاندن رسوائی خود در این بازی مسخره. منظور آنست که نارضانی قابل پیش بینی بدنه مشارکت و حامیان خود را دهنه بزنند و از ریزش اوارگونه هواداران خود ممانعت به عمل بیاورند.
بدتر از آن، رسوائی و روسیاهی بجامانده در چهره پادوها و کارچاق کن هانی هم چون مسعودیپهنودها، ابراهیم نبوی ها و عیسی سحرخیزها، فرخ نگهدارها، بابک امیرخسروی ها و ملیحه محمدی ها و... این موجودات دوزیستی میان اپوزیسیون و پوزیسیون است. بقیه در صفحه 5

ضرورت پیوند جنبش زنان و جنبش طبقاتی

مریم مولودی
مبارزات و تلاش های اتحادیه های کارگری و احزاب چپ و مترقی در قاره آسیا منجر به کسب حقوق بسیاری، نه تنها برای طبقه کارگر به مثابه کل، بلکه به ویژه برای زنان مزدبگیر نیز شد. حقوقی از قبیل حق استفاده از مرخصی زایمان، برخورداری از مهد کودک و تسهیلات خاص در مراکز کار، برابری دست مزد در برخی رشته ها، از جمله دست آوردهای گران قدر جنبش کارگری برای زنان کارگر است. بقیه در صفحه 7

اعلام اعتصاب غذای محمود صالحی

بقیه در صفحه 8

مارش عظیم تحریم کنندگان و معضل صندوق های خالی!

تقی روزبه
آری اکنون بیش از هر زمانی راه خیابان، کارخانه، مدرسه، دانشگاه و خانه از "صندوق" جدا شده و آهنگ گام های سنگین مارش مستقل راه پیمایان پرطنین تر شده است. بگذار رژیم درانزوا و تنهانی خود جشن پیروزی برپا دارد و آرمان باختگان و بریدگان از مردم، به صندوق های از قیل تعیین تکلیف شده دخیل به بندند! بقیه در صفحه 2

خودسانسوری، مظهري از خشونت!

لاله حسین پور
خودسانسوری مظهر خشونت است. مظهر دیکتاتوری، استبداد و خفقان است. خودسانسوری فرهنگ را تنگ می کند و تابوها را رواج می دهد.
بقیه در صفحه 3

بهاران خجسته باد! شکفتن شکوفه میسر است!

مارش عظیم تحریم کنندگان و معضل صندوق های خالی!

تقی روزبه

کوس رسوایی نمایش انتخاباتی مجلس هشتم رژیم اسلامی چنان پرطنین است که نیازی به افشاگری ندارد. خود رژیم باگزینش پیشاپیش مهره های خود، آنهم بصورت "رسمی و قانونی و علنی"، طبل این رسوایی را در چهارگوشه عالم بصدادرآورده است. بطوری که هرکس می تواند از هم اکنون حول نتیجه ای که از درون صندوق های رأی بیرون خواهد آمد با خیال راحت به هرمیزان که دلش می خواهد شرط بندی کند، بی هیچ بیمی از باخت، والبته درست بهمین دلیل بازارقماربازان حرفه ای هم سوت و کوراست! جالب است که این بار خود رژیم برای آن که خیالش را از هرجهت آسوده کند، فتنه تورانتخاباتی را پانین کشیده و باتدوین مقررات سفت و سخت توسط مجلس دست نشانده، برای کنترل تبلیغات خیابانی و معابرعمومی برآن شده که ازمنتهب کردن فضای "انتخاباتی" جلوگیری کند. هدف آن است که "ازموانتخاباتی" صددرصد بی دردسربرگزارشود و ازهرگونه دست اندازی احتمالی توسط باصطلاح رأی اعتراضی، بهره برداری رفقای داخلی برای سهم خواهی بیشتر و تعبیر خواب های مخملین توطئه گران جهانی دوربماند. غرض آن است که "انتخابات" هم چون تعویض لباس بهنگام تغییرفصل، بی دردسرگردد، بی شک کم رمق نگه داشتن آتش تور، برای جلوگیری ازسوء استفاده دشمنان ورقبا گرچه حاکمیت را از در دسرهای نشان دادن یزدموکراتیک رهامی سازد و بحسب ظاهر روزنه هانی را برای جلوگیری ازرخنه دشمنان رنگارنگ می بندد، اما درعوض با گشودن روزنه های دیگر و بزرگ تر، و با سبیل کردن کل نظام آن را آسیب پذیرترمی کند. ازجانبی بنظرمی رسد هزینه هانی را می کاهد اما ازسوی دیگر پرداخت مالیات های سنگین تری را باو تحمیل می کند: دروجه مناسبات درونی زخم ها و تنش های مربوط به تقسیم قدرت را تشدید کرده و پاتازک کردن قاعده هرم مشارکت طیف های حامی رژیم برنایابداری آن و شکنندگی نظام می افزاید؛ شکاف بین خود و مردم را وسعت بیشتری بخشیده و بادوقطبی کردن آن، صدای گام های مارش براندازی را پرطنین تر می کند؛ و درسطح جهانی نیز با نشان دادن بیش ازپیش ماهیت ضددموکراتیک خود، هم نفرت جهانی علیه خود را دامن میزند و هم قدرت مانور دشمنانش را برای افزایش فشارفراهم می سازد. درحقیقت رژیم به خیال رونین تن کردن خود دربرابر "پاران فتنه" و از طریق سراب یکدست کردن بیشتر و بیشتر، چالش هایش را به عرصه های نوین تر، خطرناک تر، و بازگشت ناپذیرتری سوق می دهد و درست بهمان اندازه پوک تر و شکننده تر و بی آینده ترمی شود. درکوتاه مدت، اوالبته می تواند درمقابل پوسخند مردم ایران و استهزاءجهانیان صندوق های خالی را با آراء جعلی پرکند، و همانطور که با توهم بسته شدن پرونده هسته ای-که درواقعیت امر چیزی جز بستن یک مرحله و گشودن مرحله تازه ای از پرونده هسته ای نبود- جشن هسته ای برگزار می کند، درفردای پیروزی خیالی "انتخابات" هم می تواند جشن انتخاباتی برپاکند و هم چون دیکتاتورهای سرمست از پیروزی "خود تضمین کرده"، به خویشتن تبریک بگوید.

نگاهی به سیرواژگونی حکومت های خود کامه نشان دهنده آن است که موش کورتاریخ فقط از یک مسیرنقب نمی زند. یکی از این کوره راه ها، کوربین کردن چشمان حکومتی است که تنها قادر است نوک دماغش را به بیندونه دوقدم آنطرف تر، اگر کسی چشم بند رایه نحوی به چشمانش به بندد که فقط قادریدین جلوی پای خود باشد و بدون افق، سرنوشتی جز تصادم مداوم بادیاوردیوارهای تازه ای که هر دم در برابرش برافراشته می شوند ندارد. آری می توان به خیال خود از دام و مهلکه ای گریخت، اما هرفراقتی از این گونه، برای نظام های استبدادی و برای دیکتاتورهای چیزی جز فرورفتن بیشتر در دامی مهیب تر و تنگ تر کردن حلقه طناب داربدرگردن خویش نیست. رانده شدن بسوی قربانی کردن هرچه بیشتر عوامل و مولفه های پایه ای بقاء یک حکومت بسود مولفه ها و منافع لحظه ای آن، جز تنگ تر شدن حلقه محاصره نیست. عبارات دیگر وقتی یک حکومت مجبور می گردد، برای تدوام حیات ننگین اش، شرایط پایدارتر بقاء خود را بدست خویش نقض کند، حاصلی جز خود زنی و تنگ تر شدن حلقه محاصره ندارد. تجربه نشان می دهد که ورود به وادی این مهلکه، یکی از حلقهات مهم زنجیره ای است که سرنوشتی نظام های ارتجاعی و مستبد را تشکیل می دهد.

نوروز در دامان طبیعت، خبر از جدال تازگی و طراوت با کهنگی، جدال بهار با زمستان و سرآغاز شکوفایی است! همانگونه که سیر حوادث اجتماعی در کشور ما می تواند، تلاش های مردم ما برای دستیابی به آزادی، برابری، رفاه و زندگی شکوفا را بدنبال داشته باشد!

نگاهی به کارنامه رژیم در سالی که گذشت، نشان میدهد که در نبردی نابرابر و برای به زانو و به تسلیم در آوردن شما، شکست خورده است.

آیا در سالی که در پیش رو خواهیم داشت، شاهد گسترش جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه شما در مسیر سرنوشتی جمهوری اسلامی خواهیم بود؟ امید که چنین باشد!

نگاهی به سالی که گذشت، فرصتی را فراهم می آورد که با تکیه بر تجربیات آن، سالی پر بار را آغاز نماییم. یک سال دیگر سپری شد، اما همچنان:

رژیم ج.ا.ا بر جایگاه تعیین سرنوشت مردم ایران تکیه زده است. جایگاهی که 29 سال قبل توسط روحانیت و حامیان، از مردم ایران ربوده شده است. سال رجز خوانی "خودکفایی" اتمی رژیم و سال تشدید سرکوب مبارزات مردم اعم از کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیت های ملی و مذهبی و... توسط این رژیم نیز بود. سال تشدید تهدیدات نظامی و بایکوت های اقتصادی ایران، توسط دول امپریالیستی و ارتجاعی و در رأس آنها دولت ایالات متحده امریکا نیز بود.

سالی که گذشت، اما، سال تلاش های گرانقدر کارگران برای واقعیت بخشیدن به ایجاد تشکل های مستقل کارگری و برخی ارتباطات فی مابین آنها، سال مبارزات زنان حق طلب در مسیر دستیابی به حقوق برابر با مردان و قوانین ضد زن ج.ا.ا، سال مقاومت و مبارزه دانشجویان دانشگاه های ایران، سال تدوام مبارزات حق طلبانه ملت های ساکن ایران هم بود و علاوه بر آن همچنان، برای مردم ایران و برای افکار عمومی در جهان، بیش از پیش عیان شد که رژیم اسلامی در ایران، سد راه پیشرفت، ترقی و رفاه مردم ایران است. فزون بر آن بیش از گذشته آشکار شد که هم ج.ا.ا و هم امپریالیسم و دیگر نیروهای ارتجاعی متحد آنها، هم پای یکدیگر در آویختن شمشیر دمکلس خطر جنگ، بر فراز سر مردم ایران، نقش بسزانی داند و رهبران همه جناح های رنگارنگ ج.ا.ا بار دیگر نشان دادند که رقابت های فریبکارانه آنها با یکدیگر، ربطی به تامین منافع مردم ندارد و همه آنها شایسته محاکمه در یک دادگاه مستقل و عادلانه به اتهام جنایت بر علیه بشریت هستند.

مرم مبارز، آزادیخواه و برابری طلب!

برای پایان دادن به حیات ننگین این رژیم و مقابله با خطر جنگ تحمیلی امپریالیستی و قطع دسیسه های دولت اسرائیل و کوتاه سخن برای دست یابی به آزادی، برابری، استقلال و حاکمیت بر سرنوشت خودمان و برای آغاز ساختمان یک جامعه انسانی؛ دست آوردهای مبارزاتی خود را مستحکم کنیم. در تشکل های مستقل مردمی، گرد هم آئیم. راه را برای ورود هر چه گسترده تر توده مردم، عمل متحد مردم علیه ج.ا.ا و دول غارتگر امپریالیستی هموار نماییم. این رمز موفقیت همه ما است و در این مسیر ضروری است که در پیوند دادن جنبش کارگران، جنبش زنان، جنبش خلق های ایران، جنبش جوانان، جنبش دانشجویان و ایجاد جنبش جنبشها در سراسر ایران، بطور موثر و عملی تأثیر گذار باشیم.

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

نوروزتان پیروز باد!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
بیست و هشتم اسفند 1386 - هجدهم مارس 2008

.....

نسخه اول و دوم سناریوی "انتخابات"!

در کنار آنها و رقت آورترازان ها، عناصری چون نهضت آزادی قراردادارند که به بهانه مشارکت در فرایند دموکراسی! حضور در آن را برخورد واجب عینی می دانند. و چندان آورتراز این ها، آن جنازه های مومیایی شده سیاسی، چون فرخ نگهدار و یابک امیر خسروی و ملیحه محمدی و... هستند که باید کشتن ردای فاخر "اپوزیسیون یا پوزیسیون؟! " به مردم پیام می دهند که مبادا فرصت شرکت در انتخابات را از دست بدهند! (والیته در این میان آنتنی کردن این رویکرد توسط رسانه هانی چون رادیو فارسی فرانسه در کناری اعتنایی به صف گسترده تحریم کنندگان نیز خالی از مآشا نیست). فراخوان این حضرات در شرایطی است که حتی جریاناتی هم چون جبهه ملی و تحکیم وحدت و نیز ملی-مذهبی ها و عناصری چون سحابی و پیمان و... عدم شرکت خود در این انصیبات را اعلام داشته اند!

بی شک آنچه که به صورت عشق بی ریا و خالصانه این جماعت به رژیم تماما گنبدیده نمایان می شود، دراصل نه از روی حب و جذبیه عطر مسحور کننده یار، بلکه نشأت گرفته از بیض معاویه وترس از آن سوی است: آنها راست و حسینی نگران پی آمدهای تحریم گسترده و موجهای برآمده از آن و نگران یک برآمدتوده ای و نافرمانی مدنی-اجتماعی گسترده هستند. آنها در زمانی به فکراشتی دادن مردم با رژیم، و صندوق با رای مردم برآمده و به جرگه تحریم شکنان پیوسته اند، که حاکمیت بی اعتنا به اندر زهای آنها و با تکیه بر تنها ابزار بقا خود یعنی سرکوب، هیچ گونه توهمی را برای دخیل بستن به امامزاده صندوق ها باقی نگذاشته و سعید حجاریان از پدیده بت واره شدن صندوق سخن به میان آورده است.

آری اکنون بیش از هر زمانی راه خیابان، کارخانه، مدرسه، دانشگاه و خانه از "صندوق" جدا شده و آهنگ گام های سنگین مارش مستقل راه پیمایان برطنین تر شده است. بگذار رژیم دراز و و تنهایی خود جشن پیروزی برپا دارد و آرمان باختگان و بریدگان از مردم، به صندوق های از قبل تعیین تکلیف شده دخیل به بندند!

86-12-23-13-03-2008

خود سانسوری، مظهري از خشونت!

لاله حسین پور

نمی خواهم از سانسور حرفی بزنم که نه تنها اکنون روز به روز اوج تازه ای می گیرد، که در تاریخ کشور استبدادزده ما، امری عادی و روزمره شمرده شده و بر تمام اعمال و رفتار فردی و اجتماعی ما حاکم بوده است. تاکنون نه ما و نه اجداد ما از آزادی ابراز عقیده، آزادی نوشتن، آزادی فیلم و تئاتر ساختن و، و، و برخوردار نبوده ایم، آن را نشناخته ایم و تمرین نکرده ایم. یا باید مدح و ثنای حاکمیت را می گفتیم و یا جای مان در زندان بود. اما در این جنگ و گریز در مقابله با سانسور توانسته ایم بسیار ماهرانه خود را به هزار رنگ در آوریم. شعر را با استعاره سروده ایم، داستان را در هاله ای از ابهام، رمز و راز پروراندیم. به فیلم، با یک حرکت چشم و دست، معنای عمیقی داده ایم و از هر طریقی، تلاش کرده ایم تا صدای مان را از لایبلی میزها و ممنوعه ها عبور دهیم و آن چه را که می خواهیم به گوش همگان برسانیم. مسلما اگر آگاهانه به سانسور برخورد کنیم، می توانیم حین استفاده مؤثر از امکانات، چه گفتاری و چه عملی، حیطة فعالیت خود را گسترش دهیم.

اما من می خواهم از خود سانسوری بگویم که خود محصول سانسور است. که دیگر نه مقابله با سانسور، بلکه فرزند اهل سانسور است. که نه تنها با آن نمی جنگد و ریشه آن را از بنیان نمی کند، بلکه آن را با تفاهم و هم یاری، بسط می دهد. آن را در جامعه همگانی می کند، به خانه ها می آورد و در افکار خود جای می دهد. خود را بر آن منطبق می کند و یک قدم فراتر نمی گذارد.

خود سانسوری مظهر خشونت است. مظهر دیکتاتوری، استبداد و خفقان است. خود سانسوری فرهنگ را تنگ می کند و تابوها را رواج می دهد. خود سانسوری هم زیستی با خشونت است و اکنون در کشور ما، بیش از هر زمانی گسترش یافته و نهادی شده است. زیرا سانسور همگانی شده است. تیغ سانسور تحت حاکمیت جمهوری اسلامی دیگر حیطة محدودی را دربر نمی گیرد، بلکه در همه جا عمل می کند. سانسور نه تنها در فعالیت های اجتماعی، بلکه در تمام حوزه های فردی یا جمعی، در محل کار یا در خانه رسوخ کرده است. خشونت و سرکوب حادی که امروزه در جریان است، خود نشان دهنده بیداری گسترده مردم است که در تمامی عرصه ها مشاهده می

در نسخه اول تن پوش انتخابات تنها به اندام جناح "اصول گرا" و مطلقا آنهایی که وفادار و "خودی خودی" بودند پرو شده بود. در کنار آن سپاه پاسداران نیز، تمام قد وارد صحنه شده و به رقیبا و مخالفین این جناح چنگ و دندان نشان می داد. آتش چنان شورش کرد که فریاد "واحد قوما" رقیبا درآمد و رژیم دچار تنب بهران حکومتی شد: آنها که سرشان بی کلاه مانده بود، سریعا یک "رجل سیاسی" و دارای رانت معتبر سیاسی را کشف و روانه میدان کردند. چنین بود که نوه و یادگار عزیز "امام خمینی" با پلاتفرمی حامل سه محور وارد صحنه شد: اعتراض به حضور علنی سپاه در صحنه سیاسی و بعنوان نقض کننده آشکار وصیت نامه امام، رد صلاحیت های گسترده که منجر به سلاخی شدن بیرحمانه کاندیداهای رقیبا توسط هیئت های اجرایی و نظارت شده بود، و بالاخره بی توجهی به سنت امام در تصمیم گیری ها و تمرکز تصمیم گیری در بیت رهبری بدون مشورت با یاران امام دهن دفن شده. واکنش اولیه جناح رقیب به دوپینگ جناح رفسنجانی و شرکاء، بی اعتنایی بود و حتا فراتر از آن، گیر دادن به لب سرخ و ماشین بنزنه امام! و چنین بود که توسلی، این یار وفادار و همیشه گوش فرمان امام، در حین سخنرانی اعتراض آمیز در مجمع تشخیص مصلحت، از شدت برافروختگی و غصه درجا دق کرد و مرد و شد شهیدزنده ای که رفسنجانی در نماز جمعه برایش اشک افشانی کرد، محتشمی در مراسم بزرگداشتش سخنان طوفانی بر زبان راند و کروی بی فرصت طلب و کرکری خوان عمامه اش را بدور سرش چرخاند؛ یعنی که تا سهممان را ندهید ساکت نخواهیم شد. باری سه رجل مغبون، رفسنجانی و خاتمی و کروی نشستند و شور کردند و سپس به دیدار رهبر شتافتند. سائیتی که به لب سرخ و ماشین بنزنه امام بند کرده بود بسته شد و سوراخ سوزن شورای نگهبان راه کمی گشاد کردند تا چند دوچین از همراهان این جریان بتواند با عبور از آن، شانس خود را برای گذشتن از بقیه خوان ها بیازماید. رفسنجانی به تشکر از مسئولیت پذیری و لطف شورای نگهبان پرداخت و سپاه هم بدون این که از صحنه خارج شود، و بفهمی و نفهمی، از پیش فنگ و پس فنگ کردن آشکار و تحریک آمیز دست برداشت. بار دیگر برای همه ثابت شد که انداختن چند تن که خرد و ریز جلوی پای حضرات برای راضی کردنشان کافی است. و چنین بود که نسخه اندکی اصلاح شده سناریوی اول به عنوان متن نمایشنامه انتخاباتی بروی صحنه آمد:

بر طبق این سناریو صحنه گردانی اصلی هم چنان در اختیار جناح اصلی یعنی اصول گرایان و وفاداران صد درصد امتحان داده باقی می ماند که در کسوت جبهه متحد اصول گرایان و ائتلاف فراگیر معرکه گیری کنند و ادای انتخابات رقابتی و چند قطبی را در بیاورند. در کنار آن ها، حاشیه باریک دیگری مرکب از جبهه اصول گرایان با اصطلاح پراگماتیست هم چون رفسنجانی و حامیان آن و راست ترین بخش اصلاح طلبان حکومتی قرار دارند که برای بهره بردن از سهمیه تعیین شده خود در تلاشند تا به خواست حضور یک اقلیت "مؤثر و فعال" در ساخت قدرت ادامه داده و باین ترتیب به حیات انگلی و نباتی خویش تداوم بخشند. وقتی که آنها از اصطلاح اقلیت فعال و مؤثر سخن به میان می آورند، بلافاصله در مقابل این سوال بی پاسخ قرار می گیرند، که این چه اقلیت فعالی است که در مجلس هفتم با پیشه کردن سکوت مطلق، حتا صدای مخالفین درونی اصول گرایان برطنین تر از صدای آنها بود؟!!

البته در حاشیه سناریوی فوق چندین نکته رقت انگیز و چندان آور دیگری وجود دارند که اشاره ای کوتاه به آنها خالی از لطف نیست: نخست آن بخش از اصلاح طلبان موسوم به حکومتی (نظیر جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی) هستند که جناح حاکم سهمیه ای برای آنان در نظر نگرفت. باین وجود آنها هم چون دون کیشوت لباس رزم پوشیده و سوار بر اسب چوبین به میدان جنگ شتافتند و ستاد انتخاباتی و سخن گو ترتیب دادند. آنها با وجود آنکه از "سیاست ورزی" مستقل محروم ماندند، اما بدلیل آنکه خود را صاحب خانه و جزئی از نظام می دانند، ناچار گردیدند که در نقش واقعی و برهنه شده خود، یعنی گرم کردن تئور انتخابات و تحریم شکنی ایفاء نقش کنند. تمامی هدف و تلاش آنها رخنه در صفوف گسترده تحریم کنندگان از کارگران و معلمان و دانشجویان و زنان و هنرمندان و... بوده و هست. و تنها امیدشان به میزان شکسته شدن یخ های تحریم است. آنها به عنوان زانده جناح راست اصلاح طلبان و به سردمداری خاتمی که بیرون قرار گرفتن از چرخه انتخاباتی نظام را فاجعه جبران ناپذیری دانند و همانند تمامی بزرگان های تاریخی هم چون برگزاری انتخابات نمایشی پایان ریاست جمهوری و سرکوب جنبش 18 تیر و لحظه کنونی، با خیانت به ادعاها و باورهای با اصطلاح مردم سالاری دینی خود در صحنه ظاهر شده، درآمده اند.

عراق پنج سال پیش نام یک کشور بود ، حالا؟...

روشنگری. در 19 مارس 2003، ارتش های آمریکا و انگلیس به عراق حمله کردند و این کشور را تحت اشغال در آوردند. حمله کنندگان بعد از پنج سال، از جنگ با بقایای صدام، به اتحاد با بقایای صدام، روی آورده اند. بر سر کشور و مردم چه آمد؟ پاتریک کابرن که از روزهای نخست با حضور در کشور جنگ زده از اوضاع آن گزارش تهیه میکرد، نگاهی کوتاه به پنج سال گذشته دارد. برخی از خاطرات کوچک او، بیش از یک کتاب بزرگ حرف دارد. چکیده ای از گزارش او را میخوانید.

سالگرد خون آلود عراق

چگونه میتوان یک کشور را در عرض 5 سال نابود کرد.

بعد از پنج سال اشغال، عراق به عنوان یک کشور ویران شده است. بغداد امروز مجموعه ای متخاصم از گنجهای سنی و شیعه نشین است که توسط دیوارهای سیمانی بلند از هم جدا شده اند. مناطق مختلف هرکدام پرچم ملی خود را دارند. مناطق سنی پرچم قدیم عراق با سه علامت ستاره حزب بعث را به کار میبرند و شیعه ها نسخه جدیدی را که توسط دولت شیعه - کرد تهیه شده به اهتزاز در می آورند. کردها پرچم خودشان را دارند.

دولت عراق می کوشد این تصور را ایجاد کند که عراق به شرایط عدلی بازگشته است. به روزنامه نگاران عراقی گفته انداز تداوم خشونت ذکری به میان نیاورند. وقتی در ناحیه کاراده نزدیک هتل من بعب منفجر شد و 70 نفر به قتل رسیدند، پلیس فیلمبردار تلویزیون را که میخواست از ویرانی فیلم بگیرد با کتک کشان کشان برد. تعداد قربانیان غیرنظامی از 65 نفر در روز بین نوامبر 2006 و اوت 2007 به 26 نفر در روز در فوریه [امسال] کاهش یافته است. ولی این کاهش بخشا به علت آن است که پاکسازی ها کار وحشت انگیز خود را انجام داده و در بخش اعظم بغداد دیگر منطقه مختلفی باقی نمانده است.

در خارج از عراق، این جنگ نسبت به اغلب جنگ های دیگر، بیشتر درک نشده مانده است. خود عراقی ها هم اغلب شناخت کاملی از آن ندارند، زیرا شناخت آنها از جنگ به اجتماع خودی، شیعه یا سنی یا کرد محدود است ولی بخش های دیگر را درک نمیکنند. از لحظه ای که پریزیدنت بوش تصمیم گرفت صدام حسین را سرنگون کند مشخص بود که این جنگ با حمله پدرش به عراق در سال 1991 تفاوت خواهد داشت. آن یک جنگ محدود برای بازگرداندن کویت به وضع موجود بود.

جنگ 2003 ناگزیر می بایست عواقب رادیکالی داشته باشد. وقتی قرار بود صدام حسین سرنگون شده و بعد انتخابات برگزار شود، آنگاه به جای سنی ها که 20 درصد جمعیت را تشکیل میدادند باید اکثریت شیعه همراه با کردها به حکومت میرسیدند. در چنین انتخاباتی احزاب مرتبط با ایران پیروز میشدند، چنانکه در واقعیت هم در دو انتخابات سال 2005 همینطور شد. بسیاری از مشکلات آمریکا در عراق ناشی از تلاش هایی است که آمریکا به عمل می آورد تا نگذارد ایران و و رهبران ضدآمریکایی مثل مقتدر صدر خلاص حاصل از سقوط صدام حسین را پر کنند.

ایالات متحده و متحدانش هرگز واقعا جنگی را که در 19 مارس 2003 آغاز کردند به درستی درک نکردند. ارتش های آن ها راحت به بغداد رسیدند زیرا ارتش عراق نچنگید. حتی واحدهای موسوم به گارد ویژه ریاست جمهوری که از نظر مالی و تجهیزات به آنها خوب میرسیدند و از نظر عشیرتی با صدام حسین پیوند داشتند، به خانه رفتند. پوشش تلویزیونی و پوششی که بیشتر روزنامه از جنگ به دست دادند به شدت گول زنده بود، زیرا این تصور را به دست می داد که گویا جنگ شدیدی در گرفت، درحالیکه جنگی صورت نگرفت. من همان روز که موصول و کرکوک دو شهر شمالی را بدون هرگونه مبارزه آتش تصرف کردم، به این شهرها وارد شدم. تانک های سوخته عراق در جاده های اطراف بغداد پراکنده بودند و این تصور را ایجاد میکردند که جنگ شدیدی روی داده است، ولی خدمه قبل از اینکه تانک ها هدف قرار بگیرند، آنها را رها کرده و رفته بودند.

این جنگی به شدت آسان بود. آمریکایی ها آگاهانه یا ناخودآگاه به این باور رسیده بودند که مهم نیست عراقی ها چه می گویند یا چه میکنند. از آنها انتظار می رفت همان رفتاری را داشته باشند که آلمانی ها و ژاپنی ها در 1945 ، در حالیکه بیشتر عراقی ها خودشان را شکست

شود. چنین امری در جامعه خفقان زده ما تحمل نمی شود و در نتیجه سانسور همگانی می گردد. اگر با دقت بنگریم، خودسانسوری را در هر کنش اجتماعی یا فردی می بینیم و در خودمان به طریق اولی! آن هایی که به طوری آگاهانه به خودسانسوری تن می دهند، این گونه تصور می کنند که در رفتار فردی یا اجتماعی خود چاره ای جز آن ندارند و تنها برای هم زیستی موقتی از آن استفاده می کنند. آن ها از طریق استفاده آگاهانه از خودسانسوری، به نوعی ، ادامه کاری خود را تضمین می کنند. چنین افرادی در خانه یا در محل کار خود، در روابط خود با انسان های دیگر و یا در فعالیت های اجتماعی، خود را در چهارچوبی که تعیین شده، مستحیل کرده و با این که آن را نمی پذیرند، اما آگاهانه در همان حیطه عمل می کنند و در مقابل آن نمی ایستند. بسیاری از نویسنده ها یا فیلم سازان و یا هر کنش گر دیگری را می شناسیم که با این که اعتقادی دگر دارند، اما برای "زنده" ماندن و "ادامه" کاری، محدودیت ها را پذیرفته و خود را در آن محدوده جای داده اند و شاید منتظرند، زمانی برسد که بتوانند آزادانه به آن چه اعتقاد دارند، عمل کنند و آن چه را که دوست دارند، بگویند و رفتار کنند. در این رابطه نیز می توان به خوبی نقش قدرت و نقش جنس فرادست را مشاهده کرد و از این طریق میزان بسیار بالای خودسانسوری میان زنان و حتی کودکان مونث را به وضوح دید. نمی خواهم تنها از فعالان اجتماعی بگویم و یا از انسان هایی که نقش کنش آنان به نحوی در جامعه زده می شود. می خواهم از زنی بگویم که در خانه خود از ترس کتک خوردن، با عصبانی شدن و یا هر نوع واکنش حاد دیگر از همسر، پدر یا حتی پسر خود، مجبور است از تمام آرزوها و خواسته هایش بگذرد و هیچ گاه آن ها را بر زبان نیاورد. مجبور است رفتاری داشته باشد که از او می خواهند و انتظار دارند و هرگز "خود" را نشناسد و تا پایان عمر از "خود" بیگانه بماند.

خودسانسوری ناآگاهانه، محصول بیمارگونه سانسور !

اما بدترین نوع خودسانسوری، ناآگاهانه عمل کردن به آن است. آن هایی که به خودسانسوری ناآگاهانه دچار می شوند، ناچارند دانما افکار و اعمال خود را توجیه نمایند، به سفسطه دچار شوند و برای خود و دیگران استدلال نمایند که چرا به چنین عملی دست زده اند. "بیماری" خودسانسوری ناآگاهانه به طور فردی در میان انسان ها، به ویژه زنان، به عنوان قشر فرودست و تحت ستم در جامعه، بیداد می کند. زمانی که ناآگاهانه اعمال و روش زندگی خود را توجیه می کنند، از دگم های خود تابو می سازند و حاضر به تغییر آن ها نیستند. آن ها در همان چهارچوب زندگی اجتماعی و شخصی خود که بر آنان تحمیل شده است، "خوش بخت" بوده و احساس "رضایت" می کنند. تلاش برای تغییر را، کوبیدن آب در هاون دانسته و مبارزه برای یک دنیای دگر را اوام و خیالات خام می پندارند. بسیاری از زنان، تمایلات خود را تنویز کرده و آن ها را برحق جلوه می دهند. از ریشه یابی آن ها و یافتن چراها و ارانه پاسخ ها ناتوانند و در چهارچوب زندگی سراسر توجیه شده شان "آرامش" دارند.

چنین حادثه ای در محیط خفقان آور کشورمان بسیار موزبانه تر عمل می کند و نه تنها بسیاری را بدون آن که خود متوجه باشند به توجیه و تفسیر رفتار خود مجبور می کند و موجب صرف زمان گران بهایی می شود که به جای رفتن به جلو، به درجا زدن و به مقبول نمایاندن و مدلل کردن عمل کردها و گفتارها تعلق می گیرد، بلکه دیگران را نیز فریب داده، متوهم می سازد و ضد آگاهی را رواج می دهد.

این روند را به طور روزمره، در میان بسیاری از فعالان اجتماعی نیز می توان دید. مدت ها صرف آن می گردد که تاکتیکی، که بر اثر جو خفقان، ناآگاهانه و یا ناچارا برگزیده شده و احیانا مورد اعتراض عده ای دیگر(شاید یا تابوهای دیگر) قرار گرفته، توضیح داده شود و استدلالات و توجیحات گوناگون برای اثبات صحیح بودن آن به کار رود تا در این میان عامل اصلی که همانا خفقان و خود سانسوری ناشی از آن است، به طور ناآگاهانه پنهان گردد.

شناخت وجوه و مظاهر خودسانسوری در فعالیت های جمعی و هم چنین در واکنش های فردی و در افکار و اعمال شخصی، یکی از راه های مقابله با سانسور و بی اثرکردن آن است. صراحت دادن و صادق بودن با خود و دیگران، شرط اولیه شناخت خودسانسوری در روح و روان خود و در برخورد با محیط پیرامون است! مارس 2008

"انتخابات" رسوا و پراز تقلب!

تقی روزبه

نظام گنبدیده، انتخابات گنبدیده و "اصلاح طلبان" گنبدیده!

از قدیم گفته اند که هر موجودی را انگلی است ویژه خود، و همواره سختی انکارناپذیر بین آند وجود دارد. در این نوع رابطه رابطه مبتنی بر طفیلیگری - مبنای هستی انگل، به بقا موجودی که انگل طفیل آن محسوب می شود گره خورده است. چرا که انگل از خود، حیات و موجودیتی مستقل نداشته و زندگی و منبع تغذیه اش از قبل موجود وابسته به آن می گذرد. وقتی موجودی، به مرحله گنبدیدگی کامل میرسد، همان گونه که جمهوری اسلامی رسیده است، بهمان نسبت طفیل ویا طفیل های آن نیز گنبدیده ترمی شوند. برای آنها خط قرمز وجود ندارد. محاسبه سود و زیان در منطق تصمیم گیری آنها جانی ندارد. بعنوان مثال آنها حتی اگر از قبل و صد درصد بدانند که جناح حاکم برای مهندسی یک انتخابات تقلبی همه گونه تدارکات لازم را فراهم ساخته است و حتی خود آن هایشاپیش آن را "کودتای پارلمانی دوم" بخوانند و انتخابات رسوا بنامندش (همانطور که تاج زاده سخنگوی ستاد اصلاح طلبان مشارکتی چنین خواند)، ویا چون سخن گوی حزب اعتماد ملی پس از پایان شمارش درپیمایش به مردم بگوید انتخاباتی که در آن نظرات نباشد شرکت در آن بی فایده است، باز هم بدلیل همان وابستگی جدانشدنی خود به نظام، باید در آن شرکت کنند وگرنه کاملا بی هویت شده و بدست خویش ناقوس مرگ خود را بصدا در آورده اند (همانطور که عطریان فردرگفتگو با نشریه میزان می گوید، در این انتخابات - که تکلیف 80 درصد آن روشن بود - مساله برای ما هویتی بود و نه کسب قدرت). وقتی آنها می گویند ما "خود صاحب خانه هستیم و اگر از دیربیر و نمان کنیز از پنجره وارد می شویم"، هم سرنوشتی خود با نظام و تغذیه از بندهای مشترک را به زبان می آورند. و یا هنگامی که آنها وجود جامعه مدنی و سیاست وزی خود را به تداوم حضور انگل و ار خود در ساخت قدرت گره میزنند، دارند همین واقعیت را خاطر نشان می سازند.

رژیم جمهوری اسلامی مدهاست که مشغول پوست اندازی فاز دوره گنبدیدگی کامل است. از مشخصات این گنبدیدگی کنار گذاشتن کامل عذاب جمهوری بسودگوراصلی این نظام. حکومت اسلامی و ولایت مطلقه، تبدیل شدن اسلام به دکان فریب و بیرنگ خالص که در آن مشغله کابینه دولتی اش کشیدن جاده اتوبان برای بردن زائران به چاهی است که قرار است امام زمان از آنجا ظهور کند. اقتصادش یک اقتصاد تماما دلای وارداتی که در تیول و انحصار خودی ها و ممندان و سردارانش است، میلیتاریسم و تکیه بر نیروهای نظامی به مثابه تنها تکیه گاه باقی مانده و مورد اطمینان در شرایطی که بقایای پایگاه اجتماعی اش در حال خشکیدن کامل است، و در حیطه ساختار قدرت نیز بدینال سراب یکدستی حکومت دویدن و یاریک تر کردن هر چه بیشتر قاعده هرم حکومتی، و یا آخره نظامی که تنها باتشدید سرکوب و بحران آفرینی قادر به تداوم حیات خود است.

برگزاری باصطلاح انتخابات مجلس هشتم اسلامی اوج به نمایش گذاشتن این گنبدیدگی بود. انتخاباتی که رسماً قانون و در روز روشن و جلوی چشم همه دوسوم تکلیف کرسی هایش از قبل روشن شده بود و در مورد سوم بقیه هم که باصطلاح رقابتی محسوب می شدند، بابکارگیری انواع ترفند ها و مکانیسم های کنترل کننده، بسهولت قادر است دوسوم این سهمیه را از آن خود کند و بقیه نواله، آن 15 درصد باقی مانده را، برای راضی نگهداشتن حریفان، آراستن ویتترین مجلس و گرفتن پزدموکراتیک به جلوی رقبای خود بیاندازد. آنها رقبای این چنین ارزان فروش و بی آزار از قماش حامیان رفسنجانی و عناصری میان تهی همچون کروی ها و بر راستی از اصلاح طلبان دیروز نظیر مشارکتی ها و مجاهدین انقلاب اسلامی و آنچه که امروز یاران خاتمی می نامندش... دیگر چه چیزی باقی مانده است جز مشتکی انگل و دروغ گو و هیاهوگر و در واقع یکی از مظاهر همین پوست اندازی تبدیل دوقطبی محافظه کار و اصلاح طلب دیروز، به محافظه کار و اعتدال طلب و باصطلاح میانه رو امروز است که در آن جریانهای چون حزب اعتدال و میانه و کارگزاران و کروی ها و ... به عنوان قطب تقلبی اصلاح طلبان دست بالا را پیدا کرده اند.

پیروزی بروایت "اصلاح طلبان"

در هنگام قرانت و انتشار آراء در تهران و شهرستانها، روزنامه ها و سایت های متعلق به ائتلاف اصلاح طلبان سرشار از تیتراهای حاکی از پیروزی اصلاح طلبان بود که اکنون خفقان گرفته اند. مثلا روزنامه کارگزاران، با تیتراژ درشت اصلاح طلبان پیشتر از انتخابات، روزنامه اینترنتی نوز، پیروزی 50 درصدی یاران خاتمی و... اعتراف خبرگزاری فارس

خورده نمی دانستند. بعدها بحث تندی در گرفت که چه کسی مسوولیت اشتباه سهمگین انحلال ارتش عراق را بر عهده داشت. ولی در آن هنگام آمریکایی ها در حلال و هوای نخوت از حد گذشته یک امپراتوری به سر می برند و اهمیتی نمی دادند عراقی ها، ارتشی یا غیر نظامی، چه می کنند. احمد چلبی به من گفت: " ما در چشم آنها صاف و ساده wogs [اصطلاحی که سربازان انگلیسی در دوران امپراتوری برای مردم خاورمیانه بکار میبردند و به معنای آدم پست بود] بودیم. اصلا مطرح نبودیم."

اولین ماه های بعد از سقوط بغداد مشاهده رفتار ظفر مندانه آمریکایی ها که کاملا شبیه انگلیسی ها در اوج قدرت خود در قرن نوزدهم در هند بود، شگفت انگیز و حتی سرگرم کننده بود. راه و روش "راج" [سلطنت بریتانیا در هند] از نو حیات یافته بود. یکی از دوستان من که در بازار بورس بغداد یک صرافی داشت برای من تعریف کرد چطور یک جوان 24 ساله آمریکایی را که خانواده اش از حامیان مالی حزب جمهوریخواه بودند رئیس بازار بورس کرده بودند و او برای بازرگانانی که هر کدام چند زبان بلد بودند و دکترا داشتند، روی منبر میرفت و از فواید دمکراسی می گفت و آنها را عصبی می کرد.

در این موقع سوء تفاهم دیگری هم بوجود آمده بود. بیشتر عراقی ها خوشحال بودند که از دست صدام خلاص شده اند. او رهبری سبع و بی مایه بود که کشورش را به نحو فاجعه باری ویران کرده بود. همه کردها و اکثریت شیعه خواهان سرنگونی او بودند. ولی این به آن معنا نبود که عراقی ها، از هر نوع، میخواستند کشورشان توسط یک قدرت خارجی اشغال شود. بعدها پریزیدنت بوش و تونی بلر این تصور را به دست دادند که سرنگونی رژیم بعث ضرورتا به معنای اشغال کشور بود. ولی چنین نبود. دوستان من که عضو حکومت موقت اشغال بودند برای توجیه اشغال به من می گفتند: " اگر ما کشور را ترک کنیم، هرج و مرج خواهد آمد." آنها مانند ولی هرج و مرج آمد.

در سال اول اشغال به آسانی میتوانستیم بگوینم باد در کدام جهت حرکت میکند. هر وقت یک سرباز آمریکایی کشته یا زخمی میشد من خودم را فوراً به محل می رساندم. همیشه جمعیتی دور بقایای یک جیب ارتشی سوخته آمریکا که دود از آن بلند میشد یا لکه تیره خون جاده جمع شده و به دست افشانی مشغول بودند. یک بار وقتی یک سرباز هدف تیراندازی قرار گرفته مردی به من گفت: " من آدم فقیری هستم ولی خانواده ی من برای این اتفاق جشن گرفته و یک مرغ سر می برند." این زمانی بود که پریزیدنت بوش و وزیر دفاعش دونالد رامسفلد می گفتند شورشیان "بقایای رژیم کهنه" یا "واباش" هستند.

همینطور در میان عراقی ها در مورد عمق شکاف در جامعه خودشان سوء تفاهم وجود داشت. سنی ها مرا متهم میکردند که در مورد اختلافات شان با شیعه ها بزرگ نمایی میکنم ولی وقتی من از رهبران برجسته شیعه نام می آوردم، آنها دست شان را با حالت انکار تکان میدادند: " ولی همه آنها یابیرانی هستند یا از ایرانی ها پول می گیرند." القاعده عراق شیعه ها را مرتدانی به شمار می آورد که مثل آمریکایی ها مستحق مرگ اند. بمب های انتحاری بی شمار که در بازارها و مراکز مذهبی شیعه ها منفجر شد صدها نفر را قصابی کرد. و شیعه ها شروع کردند به اینکه هر ضربه را با ضربه و کشتار سنی ها بوسیله میلیشیا یا جوخه ها و پلیس شیعه پاسخ بدهند.

بعد از اینکه چریک های سنی در 22 فوریه 2006 زیارتگاه شیعه ها در سامره را منفجر کردند، درگیری به جنگ داخلی کامل تبدیل شد. آقای بوش و آقای بلر مصرانه این را انکار میکردند ولی این با هر معیاری یک جنگ داخلی در اوج سبعت بود. شکنجه با مته برقی و اسید به یک امر عادی تبدیل شد. میلیشیا شیعه ارتش مهدی بیشتر بغداد را گرفت و دوسوم آن را کنترل میکرد. حدود 2.2 میلیون نفر که بیشتر آنها سنی بودند به اردن و سوریه فرار کردند.

شکست سنی ها در سال 2006 و اوایل 2007 در این جنگ انگیزه ای شد برای بسیاری از چریک های سابقاً ضد آمریکایی که ناگهان اتحاد به آمریکا روی بیاورند. آنها به این نتیجه رسیدند که نمی توانند با آمریکا، القاعده، ارتش و پلیس عراق و ارتش مهدی همزمان جنگید. حالا 8000 میلیشیا سنی وجود دارد که از ایالات متحده پول گرفته و متحد آن است ولی با حکومت عراق خصومت می ورزد. پنج سال بعد از ورود ارتش های آمریکا و انگلیس به عراق، این کشور فقط مبین تکه ای از جغرافیا است.

28 اسفند 1386

به پیروزی اصلاح طلبان، و پیشترای اصلاح طلبان در انتخابات تهران و نظایر این که از تهران 14-15 نفر از اصلاح طلبان به مجلس میروند و امثال آنها بود.

بنابراین نباید تعجب کرد، اگر که در پی اعلام نخستین نتایج انتخاباتی توسط وزارت کشور، مبنی بر پیروزی 71 درصدی اصول گرایان در دور اول، و پیروزی تقریباً مطلق آنها در تهران در حالی که اقلیت اعلام شده 30 نفر اول تهران تنها نام یک نفر-مجدد انصاری- اقلیت جبهه اصلاح طلبان در انتهای لیست دیده میشود (انگار که آنها دارند انتقام حد عادل سرلیست خود در انتخابات مجلس ششم را که در انتهای لیست و بیرون آن قرار داشت می گیرند)، و در حالی که جبهه باران خاتمی تنها قادر به کسب 23 نماینده شده اند (آنها نمایندگان جناح راستی که باید با قید احتیاط آنها را اصلاح طلب نامید)، جبهه مشارکت اطلاعیه ای بدهد و پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات را و از اینکه توانسته اند پروژه رژیم را بهم بزنند تبریک بگویند! (اطلاعیه جبهه مشارکت و سخنان ناصری به عنوان سخن گوی انتلاف اصلاح طلبان). البته اگر کسی از بیابان آمده باشد و بی خبر از سایر رویدادها، و بیابانه جبهه مشارکت بابت "حضور و همت مردم بازی طراحی شده آنها را بهم زد" را بخواند، حتماً تصور می کند که گویا واقعا شرکت گسترده ای توسط مردم در انتخابات صورت گرفته و رقیب قدرمهابه، ترفندها و تلاش های خود، عرصه را باین ها باخته است! اما وقتی بدور از لفاظی ها و ادعاهای سراسر دروغ، با دقت بیشتری بیابانه خوانده شود، معلوم میشود که منظور از این پیروزی تنها بدست آوردن یک سوم از کرسی های رقابتی است (سوی دوسوم کرسی هانی که در آن ها اصولاً رقابتی وجود نداشته و تکلیف از قبل روشن شده است). بطوری که با در نظر گرفتن سهمیه دوسوم قبلی و دوسوم پیروزی در حوزه های رقابتی توسط "اصول گرایان"، معلوم می شود که مجموعاً بین 80 تا 85 درصد کرسی های مجلس در اختیار جناح حاکم و حامیان وی است و تمامی این هیاهوها بر سر قلمرو سهمیه مجاز و حقارت آمیز 15 درصد است. هدف و تبلیغات جناح حاکم و نوع بازی و بازیگرانی که سازمان داده است روشن است، اما در مورد اصلاح طلبان این سوال مطرح است که آنها چه هدفی از این همه وارونه گونی ها و خاک بر چشم مردم پاشیدن ها و مجیز گونی درباره انتخاباتی چنین رسوا و از قبل تعیین تکلیف شده دارند؟

بهم زدن بازی یا شرکت در بازی و نجات آن؟

قبل از هر چیز آنها می خواهند شرکت در انتخاباتی چنین رسوا و سرشار از تقلب رسمی و غیر رسمی را - برای بدنه و هواداران خود که بخش مهمی از آنها مخالف شرکت بودند، توجیه کنند. و بهمین دلیل هم، بیش از حد معنی بر طبق تقلبی بودن انتخابات نمی گویند. علاوه بر این آنها، خود بخشی از این بازی بودند و بهم زنده آن. آنها بخش کمیک و کاملاً صوری آن بودند که وظیفه گرم کردن تنور انتخابات و القاء این تصویر به اذهان عمومی را بعهده داشتند که گویا بایک انتخابات رقابتی سرور کار دارند و شکستن جو و ایجاد تحریم گسترده و بزرگ کردن تصویر رژیم در انظار جهانی از اهم این وظیفه بود. بنابراین برخلاف عبارات توخالی بهم ریختن بازی حریف، آنها در شرایطی که جناح حاکم سخت به نقش کمیک آنها نیاز داشت، در نقش دلقکان از خود بیخود و سر گرم کننده، بروی صحنه ظاهر شدند و نقش خود را با جدیت تمام به پیش بردند. وقتی خاتمی و جبهه مشارکت می گویند بازی آنها را بهم زدیم، هدفشان صرفاً تلاش مذبحخانه ای است برای پوشاندن رسوائی خود در این بازی مسخره. منظور آنست که ناراضی قابل پیش بینی بدنه مشارکت و حامیان خود را دهنه بزنند و از ریزش آوارگونه هواداران خود ممانعت به عمل بیاورند. بدتر از آن، رسوائی و روسیاهی بیجا مانده در چهره پادوها و کارچاق کن هانی هم چون مسعود بیهودها، ابراهیم نبوی ها و عیسی سحر خیزها، فرخ نگهدارها، بابک امیر خسروی ها و ملیحه محمدی ها و... این موجودات دوزیستی میان اپوزیسیون و پوزیسیون است، که با پشتیبانی رسانه های رادیو فرانس و رادیو و تلویزیون صدای آمریکا و بعضاً با کمال تأسف و سایت های مدعی اپوزیسیون، به آوازه گری برای شرکت در انتخاباتی چنین رسوا ساز با نشناختند.

تخمین ارقام تقلب

دامنه احتمالی تقلب تاچه حد است؟

مداخله و تقلب در انتخابات در سه سطح هم در تعیین سهمیه دوسومی قطعیت یافته در مرحله گزینش کاندیداها، هم باصطلاح در برگزاری و در سطح میکرو (خرد) مربوط به دستکاری گسترده آراء صندوق ها و آنچه که مربوط به رعایت و نحوه برگزاری و تشریفات قانونی انتخابات مربوط می شود که عدول از این مقررات و سیعاً صورت گرفت و داد و فریاد رقیبارا هم در آورد و هم در سطح ماکرو و کلان جایجانی کلی آراء که البته در مورد آن

هنوز سکوت سنگین و پرمعنائی، از جمله از سوی رقیب انتخاباتی برقرار است. که این سکوت دیری نخواهد پایید.

کنترل کامل ورودی و خروجی صندوق ها، نقش و انگار شده به بسیج و سپاه و مبلغان جناح حاکم دریای صندوق ها و نقش آنها در میان شمارشگران، خلوت کردن اتاق جمع آوری آراء نهانی از خبرنگاران و ناظرین کاندیداها، و... همه و همه شرایط دستبرد باصطلاح تضمین شده را به آراء فراهم ساخت. در هر حال بر اساس شواهد و قراین متعدد تقلب در هر دو سطح بسیار وسیع بوده و در کارنامه رژیم رکورد جدیدی را به جا گذاشته است. بی شک تا افشاکاری از درون صورت نگیرد، کسی نخواهد توانست از چگونگی و ارقام دقیق و واقعی آن تصویر دقیقی بدست آورد. اما این مانع تخمین ابعاد کلی تقلب از سوی ناظرین و تحلیل گران نمی شود.

در این میان بویژه مساله اصلی و ناگفته، همانا تقلب کلان و جابجانی کلی ارقام شرکت کنندگان در انتخابات است. پس از صدور فرمان و پیام رهبر مبنی بر حمایت از لیست حامیان دولت و ابراز اطمینان از حضور گسترده مردم، ابتدا وزیر کشور از پیش بینی و ارزیابی شرکت بالای 60 درصد سخن به میان آورد. که عملاً با تعیین شدن کف تقلب "پیش بینی" وی جنبه واقعیت بخود گرفت. باین ترتیب معلوم شد که تصمیم به افزودن یک رقم بزرگ حدود 12% به تعداد شرکت کنندگان مجلس هفتم برای زدن مشت محکمی به دهان استکبار جهانی و داخلی گرفته شده است (برای اثبات شرکت بیش از 60 درصدی). باین وجود رقم تخمینی تقلب کلان باید حدود دو برابر رقم فوق باشد. چرا که حتی رقم شرکت در حدود انداز 7 مجلس هفتم هم امروزه برای رژیم امری سهل الوصول نبوده و نیست: میدانیم که چندین میلیون رأی دهنده بین 15 تا 18 سال با تغییر قانون انتخابات اذعان رأی محروم بودند (بخاطر خستگی کردن رأی اعتراضی آنها). از سوی دیگر در این فاصله دوسه سه ساله نرخ تورم به طور رسمی به سه برابر رسیده، قیمت و هزینه مسکن 300 درصد بالا رفته، خط فقر به 600 هزار تومان رسیده و در مقایسه با حقوق پایه و حداقل حقوق که برای امسال دویست و بیست هزار تومان تعیین شده به نسبت تقریباً سه به 1 رسیده است (زندگی در زیر خط فقر دارد به امری فراگیر تبدیل می شود). بی شک چنین گستره ای از فقری در افزودن بر ناراضیاتی عمومی و رویکرد از رژیم در مقایسه با دوسه پیش تأثیرات زیادی بجا نهاده است. همانطور که گزارشگران بیطرف نیز در گزارشات خود بر خلوتی خیابان های جنوب شهر صحنه گذاشتند. علاوه بر آن، امتناع جریانات و نیروهای چون تحکیم وحدت، ملی مذهبی ها و یا کمیته دفاع از انتخابات آزاد شیرین عبادی و... در کنار آنها بخشی از اپوزیسیون که در گذشته معمولاً شرکت می کرد، دامنه جبهه امتناع را گسترده تر ساخته بود. با احتساب عوامل فوق و در نظر گرفتن گزارشات متعدد و متواتری که چهلگی بر خلوتی محسوس صندوق ها تأکید داشتند و بالاتر از همه فقدان رقابت انتخاباتی در مقایسه با موارد گذشته - بعنوان مثال در شهر درجه یک و بزرگ و پرتنش هم چون اصفهان فقط کاندیداها جناح حاکم امکان حضور داشتند - و خلاصه با در نظر گرفتن مجموع عوامل فوق، رقم نزدیک به شرکت کنندگان واقعی با احتمال زیاد حول 40-35 درصد بوده است. که البته در این میان و حامی و حداقل 10 درصد آنها را می توان به عنوان پایگاه قابل تکیه و حامی رژیم بشمار آورد و شرکت بقیه هم در هر انتخاباتی معمولاً صرف نظر از فضای حاکم سیاسی و بر اساس عواملی چون رقابت ها و منافع و انگیزه ای محلی و منطقه و روستائی صورت می گیرد.

در چنین شرایطی جز جابجانی رقم کلی شرکت کنندگان در مقیاس 20 تا 25 درصد چگونه می توان به رقم اریقل پیش بینی شده پورمحمدی رسید؟ و احتمالاً همین موفقیت در تجربه تازه - در سطح کنونی - است که خامنه ای را وادار ساخته است که از عمق وجودش بر زمین افتاده و پیشانی خشوع برخاک نهاده و از ته دل سجده شکر به عمل آورد. چنین تقلبی گسترده البته اگر مثلاً چنین تقلبی در انتخابات دوم خرداد صورت می گرفت - همان وسوسه ای که با وجود طراحی در آخرین لحظات کنسل شد - منجر به شورش گسترده ای می شد.

چرا که مردمی برانگیخته اگر در انتخاباتی شرکت کنند و نتیجه بیرون آمده از آن مغایرت کلی با امیال و ارزیابی جمعی آنها داشته باشد، معمولاً سربه شورش می زنند. ولی در شرایط کنونی دقیقاً بخاطر عدم شرکت واقعی مردم و صورت گرفتن تقلب در غیاب آن، انتظار چنین اعتراضی در این مورد نمی رود. در حقیقت مردم از این مرحله - دخیل بستن به رژیم و صندوق هایش - عبور کرده اند. بهمین دلیل تقلب و دستکاری گسترده صندوق ها دعوانی است مربوط به تقسیم قدرت در میان گرگان و بطور مستقیم در سر نوشت آنها بی تأثیر است. و این البته مبین جدانشدن راه امام زاده "صندوق" ها، از مسیر راه پیمانی مستقلانه مردم است. و از قضا همین جدائی است که

برخی از دوراندیشان و روشنفکران و عقلاء حاکمیت را نگران آینده ساخته است. نگاهی به کنش یک بخش دانشجویی متوهم به نظام به خوبی بیان گر این نگرانی است:

دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی قیل از برگزاری انتخابات و در مرحله ردصلاحیت ها توسط سائور نظارت استصوابی، جمعی اعتراضی را در حسینیه ارشاد نسبت به آن به عمل آوردند. در جریان تجمع، سخنران ضمن هشدار دادن به رژیم گفت که ما آخرین کسانی از نسل قانون هستیم که با شما چنین سخن می گوئیم. (شبیبه همان سخنانی که بازرگان در سالهای محاکمه نهضت آزادی و دوره پس از کودتای 28 مرداد در زمان شاه ابراز داشته بود). و همین مسأله نشان می دهد که رژیم باید در پروسه احساس پیروزی و خاشعانه خود، باید نگران سکوت سنگین و جدا شدن کامل ریل ها از یکدیگر باشد.

در هر حال دوره دخیل بستن به صندوق های گنبدیه و قلابی و طواف حول آن و دوره عوام فریبی رژیم، سپری شده است. دوره جنبش های های اجتماعی و طبقاتی و رشد و شکوفایی نافرمانی های مدنی-اجتماعی فرارسیده است. رژیم گرچه برای رونق تن کردن خود، در پیچه های تنفس را بسته و آنچه راهم که مانده است یکی یکی می بندد، اما ناخواسته در همان حال هوای کل اتاق را مسموم کرده و باین ترتیب کلیت خود را در معرض آسیب قرار داده است.

دردوره انحطاط کامل هر روز که از حیات رژیم می گذرد، بهمان اندازه دردی گسترده و سراسری در اندام جامعه می پیچد. پس بینی امان را محکم بگیریم و بر شتاب گام های مستقل خود بیافزاییم.

*البته روشن است که اگر هراینه امام زمان واقعی ناپرهیزی کرده و ظهور کند، ظهورش همان و دستگیری و اعدام شدنش به اتهام خروج علیه حکومت نیز همان! بنابراین جلال و جبروتش تا آن زمان محفوظ است که از خروج بی موقع علیه حکومت پرهیز کرده و هم چنان در همان ته چاه بماند و اجازه دهد که بنام او حکومت کنند و هدایا را نثار چاه پرنشندی اش بکنند.

86-12-27-17-03-2008

.....

ضرورت پیوند جنبش زنان و جنبش طبقاتی

مریم مولودی

این زنان هستند که مجبورند برای ادامه بقا در جهان امروز خود را با الگوهای مردان تطبیق دهند و از نرم ها و قوانینی پیروی کنند که نه تنها خود در شکل گیری آن ها تصمیم گیرنده نبوده اند، بلکه هیچ گونه تناسبی با نیازها، توقعات و شرایط فیزیکی آن ها ندارند. میلیون ها زن در جهان تنها به خاطر زن بودن خود مورد وحشیانه ترین سوء استفاده های جنسی قرار می گیرند. تخمین زده می شود، تنها تا پایان سال میلادی جدید دو میلیون دختر خردسال سباعانه به خاطر خوش آیند شوهر خخته شوند. اما همان طور که آندره میشل نیز در کتاب جنبش اجتماعی زنان می نویسد، تاریخ زنان تنها تاریخ سرکوب آن ها نیست. تاریخ زنان، تاریخ مبارزه با این سرکوب ها نیز هست. علیرغم همه سرکوب ها، کمبود ها و تبعیض ها، زنان در طول تاریخ از هر فرصتی برای تأثیرگذاری بر محیط زندگی خود، بهبود موقعیت خود در جامعه و مبارزه بر علیه بی عدالتی ها، استفاده کرده اند.

جنبش های اجتماعی و انقلابات دو سده اخیر، در کنار رشد غیرقابل تصور تکنولوژی و صنعت چند دهه اخیر، به اعتلا و گسترش جنبش زنان یاری رسانده است. یکی از مهم ترین و سرنواشت سازترین مراحل رشد جنبش زنان از اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 میلادی در اکثر کشورهای مناطق مسلمان نشین آسیا نیز شکل گرفت. با استفاده از همان محدود آزادی های دمکراتیک بورژوازی که در این کشورها در اثر مبارزات و انقلابات بورژوازی و سپس آزادی بخش، به دست آمد، زنان توانستند به طور وسیع به بخش های صنعتی و خدماتی بازار کار سرمایه داری راه یابند. هر چند روند حضور زن در زندگی اجتماعی به تناسب رشد نیروهای مولده و رفرفرم های اجتماعی در کشورهای مختلف یک سان نبوده، اما تاریخ تشکیل انجمن ها و گروه های زنان، تأسیس مدارس دخترانه، کشف حجاب و رسا شدن صدای زنان آزادی خواه در اکثر کشورهای اسلامی، تقریباً هم زمان و متأثر از انقلابات و تحولات اجتماعی-اقتصادی مشابه بوده است.

مبارزات و تلاش های اتحادیه های کارگری و احزاب چپ و مترقی در قاره آسیا منجر به کسب حقوق بسیاری، نه تنها برای طبقه کارگر به مثابه کل، بلکه به ویژه برای زنان مزدبگیر نیز شد. حقوقی از قبیل حق استفاده از مرخصی زایمان، برخورداری از مهد کودک و تسهیلات خاص در مراکز کار،

برابری دست مزد در برخی رشته ها، از جمله دست آوردهای گران قدر جنبش کارگری برای زنان کارگر است.

البته باید توجه داشت که بسیاری از دست آوردهای این گونه در برخی کشورهای منطقه اغلب حاصل برنامه های رفرفرمیستی دولت های برای بهبود شرایط کار زنان مزدبگیر، به عنوان نیروی کار ارزان و مورد نیاز صنعت بود. اما حتی این برنامه ها و اقدامات رفرفرمیستی و یا مبارزات شایان تقدیر اتحادیه های کارگری و احزاب چپ منطقه، جهت کسب دست مزد برابر و امکانات رفاهی برای زنان، باری از دوش آنان برداشت و به برابری زنان در مقابل قانون و جامعه به مثابه شهروندان برابر حقوق که بدون وابستگی به پدر، برادر و یا شوهر، صاحب هویت کامل انسانی و قانونی است، منجر نشد. این دست آوردها به علت وجود ساختار پدر سالارانه خشن حاکم بر این جوامع که به شکل دست نخورده و مقدس مورد حمایت حکومت ها و مذاهب قرار می گیرند، تنها در جهت تطبیق شرایط کار اجتماعی یا وظیفه اصلی زن در نگاه داری از خانه و فرزندان و حتی سال خوردگان عضو خانواده صورت گرفت.

چنین تطبیق سازی و جدانی جنسی در بازار کار در کشورهای پیش رفته سرمایه داری غرب نیز به وضوح خود را نشان می دهد. اما روند جدانی دین از دولت و کاهش نقش و قدرت مذهب از یک سو و تشکیل دولت های رفاه و ارائه خدمات اجتماعی که بخش وسیعی از خدمات رایگان زنان به جامعه را در بر می گیرد، زنجیرهای بیشتری را از دست و پای این زنان گشود. علاوه بر این برخورداری از حق تشکیل در غرب سازمان های زنان را به عامل فشاری مبدل ساخت که در بهبود شرایط زندگی زنان و تضعیف نظام پدرسالاری تأثیرات به سزایی داشته است.

اما در جوامع اسلامی منطقه ما و از جمله کشور خودمان، زن هم چنان به عنوان ناموس خانواده و ملت، مسئول اصلی و جاودانی نگهداری از خانه و خانواده به عنوان مادر و همسر باقی ماند. در مقابل، مرد نیز هم چنان به عنوان حافظ ناموس خانواده و ملت، رئیس و نان آور اصلی و قیم زن نقش خود را حفظ کرد. در این کشورها به جز چند استثنا، حق قانونی انتخاب شغل و مسکن زن در اختیار مرد است. از زن و یا در واقع "همسر، مادر و خواهر" خواسته شد که به عنوان کمک خرج خانواده از آنجا که مرد همواره نان آور اصلی است، تحت نظارت مساجد و مراجع مذهبی و اجازه پدر و شوهر، وارد بازار کار "مناسب" شود. یعنی مشاغلی را به زنان اختصاص دادند که با نقش اصلی او هم آهنگی داشته باشد. او به سوی بخش خدمات و مشاغل ساده تولیدی رانده شد. جدانی جنسی نیروی کار در کشورهای منطقه در چهارچوب تقسیم کار جهانی، زنان را به مشاغلی راند که نه تنها در سراسر جهان از پائین ترین سطح دستمزدها برخوردار است، بلکه از آسیب پذیرترین بخش های صنعت به شمار می روند. در واقع مکانیسم اقتصاد بازار جهانی به کمک سنت های پوسیده و دست نخورده مذهبی و ارتجاعی، زنان را پس از دوران اولیه کوتاه رشد و شکوفایی صنعت مادر و مونتاژ در کشورهای منطقه، هر چه بیشتر و سریع تر به حاشیه تولید اصلی راند.

اکنون در بسیاری از این کشورها شاهد کاهش تعداد زنان شاغل در بخش صنعت متمرکز رسمی و علنی هستیم. کارفرمایان و دولت های در حال ورشکستگی می گویند که استخدام زنان به خاطر مخارج اضافی که برای پرداخت حقوق دوران زایمان، نگهداری از کودک بیمار، تعیبه رخت کن ها و سنان غذاخوری جدا از مردان در بر دارد، به "صرفه نیست". استخدام کارگران مرد که علاوه بر بی نیازی از چنین امکانات ویژه ای می توانند بدون موانع به کار شبانه نیز بپردازند، مقرون به صرفه است. صاحبان کار دیگر رغبتی به استخدام رسمی و دائمی زنان نشان نمی دهند. سرمایه داری البته راه چاره را یافته است.

در ترکیه تنها 16/9% زنان شهری شاغلند. در حالی که بخش وسیعی از زنان در خانه های خود، خارج از روند تولید متمرکز و رسمی به تولید خانگی می پردازند. در ترکیه هر دختر بچه ای از کودکی می آموزد که چگونه کدبانوی نمونه باشد، بیافد، بدوزد و ببزد. بانک جهانی و بازار جهانی با استفاده از همین "کدبانوگری" است که به ترغیب کار خانگی در ترکیه می پردازد. زن "خوب، نجیب و مؤمن" به پیروی از نرم های جامعه پدرسالارانه مورد تأیید رهبران مذهبی، برای "کمک خرج" بودن لازم نیست به میان مردان نامحرم برود. او می تواند در چهاردیواری خانه خود به تولید برای بازار جهانی و لوکس ترین فروشگاه های زنجیره ای غرب بپردازد. دلال ها و صاحبان کار، با بردن کار به خانه ها در محلات محروم سودهای کلان به جیب می زنند. اغلب این زن ها در ترکیه، پاکستان، بنگلادش و غیره حداقل 40 ساعت در هفته در خانه های خود به کار تولیدی با مزد ناآل و بدون هیچ گونه امنیت شغلی مشغولند و با این همه باز هم خود را نه شاغل بلکه "خانه دار" معرفی می کنند. به این ترتیب زنان نه تنها از بازار کار جدا شده و در حاشیه آن قرار می گیرند، بلکه با ارائه ناآگاهانه نیروی کار مافوق ارزان، دامنا در پائین کشیدن سطح دست مزد، نقش مخرب ایفا خواهند کرد. تبدیل زنان به تولید کنندگان خانگی، امکان سازمان دهی و مشارکت این کارگران ارزان را به حداقل می رساند. تنها رابطه این زنان با جهان کار، دلال سودجویی است که به عنوان نامحرم وارد خانه می شود و اغلب نه حتی با زن تولید کننده، بلکه با شوهر، پدر و یا برادر وارد معامله می شود. این روند در ایران نیز در

فعال شدن زنان و طرح و حل مشکلات ویژه آن‌ها انقلابی عمل کنند. بدیهی است که نقش احزاب چپ در رابطه با خواست این زنان فعال اهمیت تعیین کننده دارد. جنبش زنان می‌خواهد که اتحادیه‌ها و احزاب رادیکال چپ به همه اشکال ستم جنسی و به انقیاد درآوردن زن در خانواده و جامعه حمله کنند. ملاحظات برای جلب اعضای مرد و رأی آن‌ها و یا نفوذ بیشتر در میان مردان طبقه کارگر از طریق درگیر نشدن با سنت‌های ارتجاعی و فرهنگ زن ستیزی باید کنار گذاشته شود. عمق فاجعه‌ای که زنان مزدبگیر و به دنبال آن کل طبقه کارگر را تهدید می‌کند جدی‌تر از منافع کوتاه مدت سیاسی است. مندرج در نشریه راه کارگر، شماره ۱۲ اسفند ۱۳۷۳

اعلام اعتصاب غذای محمود صالحی

امروز دوشنبه 1386/12/27 محمود صالحی را از زندان به بازپرسی شعبه 4 دادگستری سندانج احضار کردند. بعد از ساعتها انتظار، محمود را به جرم ارتباط با خارج از زندان و انتشار پیام‌های حمایت‌آمیز مانند پیام به برگزارکنندگان اعتصاب غذای 27 تیر و اعلام پشتیبانی و حمایت از مبارزات دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، برای ایشان قرار بازداشت موقت صادر کردند.

این درحالی است که 1387/1/4 مدت یک سال بازداشت وی پایان می‌یابد و خانواده و همه دوستانش در انتظار رهایی وی از زندان بودند.

محمود به محض صدور این قرار بازداشت غیرقانونی، در اعتراض به آن و همه تلاش‌های حاکمان جهت در زندان نگهداشتن وی، اعلام کرد تا آزادی از زندان دست به اعتصاب غذای خشک خواهد زد.

کارگران و دوستداران آزادی؛ محمود را یک سال به جرم برگزاری روز جهانی کارگر به بند کشاندند و علی‌رغم شدت وخامت وضعیت جسمانی، خللی در اراده و عزم وی در پیکار علیه نابرابری و ستم ایجاد نکرد. محمود نیز یکی از فرزندان راه‌رهایی طبقه کارگر و زحمتکش جامعه است.

ما ضمن محکوم کردن این حکم غیرقانونی، خواهان آزادی بی‌قید و شرط محمود صالحی در پایان مدت اسارت وی (روز 1/4/1387) هستیم. ما اعضای کمیته دفاع از محمود صالحی اعلام می‌کنیم در صورت عدم آزادی ایشان، هرگونه اقدام لازم و اعتراضی را تا آزادی وی در دستور کار خواهیم گذاشت.

کمیته دفاع از محمود صالحی " 1386/12/27

حال رشد است. تولید خانگی و کارکنتراتی در واقع در خدمت آپارتاید جنسی حاکم بر ایران نیز است. زنان درخانه می‌مانند و نیروی کار ارزان و بدون مخارج بیمه و حق مرخصی و بیماری، خود را به بازار عرضه می‌کنند. بازار همیشه راه خود را برای یافتن کالای ارزان‌باز می‌کند. اگر بازار نتواند و یا نخواهد در شرایط ایران و یا هر کشور اسلامی دیگر با آپارتاید جنسی به هر دلیلی مقابله کند، مسلماً از آن به سود خود استفاده خواهد کرد. اگر نتوان زنان را به مراکز تولیدی کشاند و قدرت خرید خانواده را در شرایط رشد و شکوفایی اقتصادی افزایش داد، می‌توان مراکز تولیدی را به خانه‌ها فرستاد. هر خانه‌ای را می‌توان به کارگاهی دور از کنترل رسمی و قوانین کار مبدل ساخت. چهره واقعی سرمایه‌داری را که در اساس هیچ تضادی با پدرسالاری ندارد، با ایزوله کردن زنان و عدم برخورداری آن‌ها از امکانات و حمایت قوانین کار موجود و اتحادیه‌های کار و پائین نگهداشتن سطح دست‌مزد زنان و در نهایت طبقه کارگر در بسیاری از کشورهای در حال رشد می‌توان عریان‌تر مشاهده کرد. رشد بخش صنایع خانگی در آسیا و آمریکای لاتین به نحو بسیار نگران‌کننده، یکی از مسائلی مورد توجه فعالین جنبش رادیکال زنان و فمینیست‌ها در این مناطق است. اما چطور می‌توان با این روند مبارزه کرد؟ یکی از پیشنهادات زنان فمینیست فعال در جنبش کارگری در رابطه با این روند در حال رشد، تشکیل گروه‌ها و کمیسیون‌های زنان جنب اتحادیه‌های کارگری است. این گروه‌های خاص می‌توانند به منزله گروه‌های فشار به اتحادیه‌ها از یک سو در جهت رادیکالیزه شدن و توجه بیشتر به ویژه به منافع و خواست‌های زنان کارگر و از سوی دیگر سرمایه‌داران، صاحبان کار، دولت‌ها و بانک جهانی عمل کنند. این گروه‌های فشار باید بتوانند با جلب حمایت احزاب رادیکال و اتحادیه‌های مزد بگیران، به نیروهای تبدیل شوند که از عهده سازمان‌دهی مبارزه مشترک زنان کارگر صنعتی، معلم، پرستار و بالاخره توده وسیع زنان خانه‌دار که امروزه هدف بانک جهانی قرار گرفته‌اند، برآیند. بخش‌های ویژه‌ای از اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و محافل کارگری باید به خانه‌ها راه یابند و با بسیج و سازماندهی زنان خانه‌دار که در گوشه‌ای برای بازار جهانی تولید می‌کنند، این بخش در حال رشد را با مبارزات و خواسته‌های کارگری آشنا سازند.

زنان فعال در امور کارگری کشورهای جهان سوم معتقدند که زنان نمی‌توانند در اتحادیه‌ها و محافل کارگری موجود با بافت پدرسالارانه، صدای خود را به گوش کسی برسانند و در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کنند. عموماً از اعضای زن خواسته می‌شود که نقش حامی و مجری را انجام دهند. علیرغم عضویت صدها هزار زن کارگر و مزدبگیر در اتحادیه‌های علنی در برخی کشورهای در حال رشد آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، ساختار پدرسالارانه حاکم، تفکر مردانه و بی‌اعتنایی به ویژگی‌های شرایط زنان مزدبگیر، از وارد شدن زنان به حلقه رهبری و پست‌های کلیدی جلوگیری کرده است. در این میان از معدود زنانی که عمدتاً با استفاده از تجارب خود در احزاب سیاسی و یا با حمایت و آراء اعضای حزب خود توانسته‌اند به مراجع ماقبل صدر اتحادیه‌ها دست پیدا کنند، می‌گذریم. اما ساختار اتحادیه‌های کارگری و مزدبگیران تنها عامل بازدارنده ارتقاء و دخالت وسیع زنان نیست. کار دوگانه زنان مزدبگیر و مسئولیت اصلی آن‌ها در اداره خانواده و خانه‌عامل مهمی است. وقتی اعضای مرد اتحادیه‌های علنی و غیرعلنی، محافل و گروه‌های کارگری در جلسات نشست، بحث و برنامه‌ریزی می‌کنند، زنان مزدبگیر در صف ثانویه ایستاده‌اند، کهنه بچه عوض می‌کنند، می‌شویند، می‌خرند و می‌پزند. با توجه به این عوامل بازدارنده ویژه است که زنان مزدبگیر باید از امکان تشکیل سازمان‌های جنبی که با شرایط و امکانات زنان کارگر هم‌آهنگی دارد، برخوردار شوند.

تا هنگامی که ساختار اتحادیه‌ها و یا تجمعات کارگری و نقش زن در جامعه و خانواده مورد حمایت کارگران و مزدبگیران مرد و اتحادیه‌های آن‌هاست، زنان باید از امکانات ویژه‌ای برای گسترش قدرت و نفوذ خود بهره‌جویند. جنبش زنان در شرایط امروز نمی‌تواند به اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری که در مقابل ستم جنسی و تحکیم پایه‌های نظام پدرسالاری و نقش زن به عنوان مادر و همسر سکوت می‌کنند و یا اقدامی در جهت تغییر آن‌ها سازمان نمی‌دهند به طور یک جانبه تکیه و اعتماد کنند. این خطری است که جنبش کارگری باید آن را جدی بگیرد. در کشور ما علاوه بر موانع معمول جوامع سرمایه‌داری و پدرسالارانه بر سر راه فعالیت و سازمان‌یابی زنان مزدبگیر، آپارتاید جنسی و حکومت دیکتاتوری مذهبی، زنان مزدبگیر را از هر نوع امکان سازمان‌یابی حول خواسته‌ها و منافع خود محروم ساخته است. اما حتی در شرایط فعلی و در چهارچوب محافل کارگری و انجمن‌های علنی و نیمه‌علنی مزدبگیران می‌توان با جدیت در راه مشارکت فعالانه زنان در سطوح تصمیم‌گیری کوشید. باید به زنان کارگر و مزدبگیر نشان داد که خواسته‌ها و تجربیات، نیازها و مشکلاتشان نه تنها مسائل خاص آن‌ها، بلکه مسئله طبقه کارگر است. بسیاری از فعالین زن سوسیالیست معتقدند که صدای کارگر، معلم و پرستار زن در چهارچوب اتحادیه‌ها و سازمان‌های موجود شنیده نمی‌شود. آن‌ها معتقدند که جنبش کارگری باید با درنظر گرفتن موانع موجود بر سر راه

* پیوندها *

سرمدبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 33-1-43455804
 سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
 سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
 توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.